

ظهور ژاپن مدرن

---

سرشناسه: بیزلی، ویلیام جی. Beasley, W. G. (William G.), 1919\_2006  
عنوان و نام پدیدآور: ظهور ژاپن مدرن: نگاهی به مشروطه ژاپنی/ ویلیام جی. بیزلی؛  
ترجمه شهریار خواجهیان.  
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۳.  
مشخصات ظاهری: ۴۰۶ ص.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۱۱۵-۴  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
یادداشت: عنوان اصلی: The rise of modern Japan 3rd ed., 2000.  
موضوع: ژاپن - تاریخ - ۱۸۶۸ م -  
شناسه افزوده: خواجهیان، شهریار، ۱۳۳۱ -  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ ۹ ظ ۹ ب / DS۸۸۱/۹  
رده‌بندی دیویی: ۹۵۲/۰۳۱  
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۳۵۳۳۷۶۳

---

# ظهور ژاپن مدرن

نگاهى به مشروطه ژاپنى

ويليام جى. بيزلى

ترجمه شهریار خواجیان



این کتاب ترجمه‌ای است از:

***The Rise of Modern Japan***

William G. Beasley

St. Martin's Press, 2000



**انتشارات قنوس**

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،  
شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

\* \* \*

ویلیام جی. بیزلی

ظهور ژاپن مدرن

نگاهی به مشروطه ژاپنی

ترجمه شهریار خواجه‌ان

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

پاییز ۱۳۹۳

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۲۷۸ - ۱۱۵ - ۴

ISBN: 978 - 600 - 278 - 115 - 4

[www.qoqnoos.ir](http://www.qoqnoos.ir)

*Printed in Iran*

۱۸۰۰۰ تومان

## فهرست

۹	مقدمه مترجم
۱۷	سیاسگزاری
۱۹	پیشگفتار
۲۱	۱. میراث توکوگاوا
۲۲	جامعه سیاسی
۳۰	اقتصاد
۳۸	فرهنگ و اندیشه
۴۵	۲. چالش غرب، پاسخ ژاپن
۴۶	کشور بسته
۵۱	قراردادهای نابرابر
۶۱	تروریسم
۶۷	۳. سرنوشت توکوگاوا، ۱۸۶۰-۱۸۶۸
۶۸	سیاست خارجی و مخالفان داخلی
۷۹	پایان باکوفو

۴. برپایی یک دولت مدرن، ۱۸۶۸-۱۸۹۴..... ۸۷
- حکومت امپراتوری..... ۸۸
- مالیات بر زمین و اصلاحات نظامی..... ۹۵
- ماشین دولت..... ۱۰۰
۵. امپراتور میجی و قانون اساسی میجی، ۱۸۷۳-۱۹۰۴... ۱۰۷
- جنیش قانون اساسی..... ۱۰۸
- قانون اساسی..... ۱۱۴
- امپراتور و ایدئولوژی سیاسی..... ۱۱۹
۶. استقراض فرهنگی، ۱۸۶۰-۱۹۱۲..... ۱۲۵
- آموختن درباره غرب..... ۱۲۶
- قانون و آموزش و پرورش..... ۱۳۴
- روشنگری و محافظه کاری فرهنگی..... ۱۴۰
۷. صنعتی شدن: مرحله نخست، ۱۸۶۰-۱۹۳۰..... ۱۴۷
- بنیادها، ۱۸۶۰-۱۸۸۵..... ۱۴۸
- رشد صنعتی و تجارت خارجی، ۱۸۸۵-۱۹۳۰..... ۱۵۴
- اقتصاد ژاپن در دهه ۱۹۲۰..... ۱۶۱
۸. سرمایه داری و سیاست های داخلی، ۱۸۹۰-۱۹۳۰..... ۱۷۱
- توسعه اقتصادی و تغییرات اجتماعی..... ۱۷۱
- کنسرواتیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم..... ۱۷۹
- سیاست های حزبی..... ۱۸۵
۹. استقلال و امپراتوری، ۱۸۷۳-۱۹۱۹..... ۱۹۵

۱۹۶	سال‌های احتیاط، ۱۸۷۳-۱۸۹۴
۲۰۲	نفوذ در شرق آسیا، ۱۸۹۴-۱۹۰۵
۲۰۹	نخستین در میان برابرها، ۱۹۰۵-۱۹۱۹
۲۱۷	۱۰. سربازان و میهن پرستان، ۱۹۱۸-۱۹۳۳
۲۱۸	معضل چین
۲۲۳	واکنش ملی‌گراها
۲۲۸	حادثه منچوری
۲۳۷	۱۱. نظم نوین در ژاپن، ۱۹۳۱-۱۹۴۵
۲۳۸	نظامیان در سیاست
۲۴۶	اندیشه‌های خطرناک
۲۵۱	اقتصاد تحت کنترل
۲۵۹	۱۲. یک امپراتوری مفتوح و مغلوب، ۱۹۳۷-۱۹۴۵
۲۶۰	نظم جدید در شرق آسیا
۲۶۵	راه منتهی به پرل هاربر
۲۷۲	حوزه رفاه مشترک
۲۷۶	شکست
۲۸۳	۱۳. اشغال نظامی، ۱۹۴۵-۱۹۵۲
۲۸۴	استقرار سیاسی پس از جنگ
۲۹۰	دموکراسی دستوری
۲۹۵	قرارداد صلح و پیمان دفاعی
۳۰۱	۱۴. دموکراسی محافظه‌کار و اتحاد با آمریکا، ۱۹۵۱-۱۹۷۲

۳۰۲	سیستم سیاسی پس از سال ۱۹۵۱
۳۱۲	روابط خارجی
۳۱۹	۱۵. معجزه اقتصادی
۳۲۰	رشد صنعتی، ۱۹۵۵-۱۹۷۳
۳۲۶	تجارت و صنعت پس از «ضربه نفتی»
۳۳۰	تغییر اجتماعی و سطح زندگی
۳۴۱	۱۶. پایان عصر شوا، ۱۹۷۱-۱۹۸۹
۳۴۲	مناقشات تجاری و سیاست اقتصادی
۳۴۹	محافظه کاری و ملی‌گرایی
۳۶۱	۱۷. فروپاشی الگوی پساجنگی، ۱۹۸۹-۱۹۹۹
۳۶۲	فروپاشی سیاست‌ها
۳۶۹	رکود اقتصادی و مسائل خارجی
۳۸۱	برخی اصطلاحات ژاپنی
۳۸۳	نخست‌وزیران ژاپن، ۱۸۸۵-۱۹۹۹
۳۸۵	نقشه‌ها
۳۸۹	کتاب‌شناسی برگزیده
۳۹۵	نمایه



## مقدمه مترجم

مجمع الجزایر ژاپن (شامل چهار جزیره هوکایدو، هونشو، شیکوکو و کیوشو) تا نیمه قرن نوزدهم کشوری ناشناخته بود که عمدتاً زیر سایه سنگین تاریخی و تمدنی همسایه بزرگ خود، چین، به سر می برد و کم تر نامی از آن در تاریخ روابط شرق و غرب از عهد باستان، سده های میانه و حتی عصر جدید تا نیمه قرن نوزدهم برده شده بود. این که کشور ناشناخته ای همچون ژاپن چگونه در کم تر از پنج دهه توانست یک قدرت بزرگ آسیایی شود و حتی در آغاز قرن بیستم (سال ۱۹۰۴) یک امپراتوری قدرتمند اروپایی مانند روسیه را در نبردی برق آسا شکست دهد و، پس از چند دهه، عملاً به یک قدرت صنعتی و نظامی قاره ای و حتی بین قاره ای تبدیل شود و، به دنبال ۱۵۰ سال رفورم و ضدرفورم، میلیتاریسم و جنگ و اشغال نظامی، در پایان قرن بیستم، خود را تا سطح یک قدرت بزرگ اقتصادی در جهان ارتقا دهد موضوعی است که کتاب حاضر به بررسی آن می پردازد. در این کتاب نشان داده می شود که ژاپن چگونه در کم تر از یک نسل از جامعه ای پسا فئودالی به آشکال آغازین تولید صنعتی گام گذاشت، تجربه ای دردناک برای ژاپنی ها که ناچار از پشت سر گذاشتن سنت و آسیایی گری و رفتن به سوی تجدد و غرب گرایی شدند.

کتاب سپس به دهه پر آشوب ۱۹۳۰ و امپراتوری ای می پردازد که در کم تر از هشت سال (۱۹۳۷-۱۹۴۵) سر بر آورد و فروریخت و، آن گاه، به تحولات عمده پس از سال ۱۹۴۵، از جمله دست یافتن به رشد خیره کننده اقتصادی، عطف توجه

می‌کند. کتاب در عین حال رکود اقتصادی و ناآرامی‌های سیاسی گسترده دهه ۱۹۹۰ و تاریخ ژاپن را تا پایان قرن بیستم برمی‌رسد.

سرگذشت ژاپن و روند تحول و پیشرفت تقریباً پیوسته آن در ۱۵۰ سال گذشته از بسیاری جهات برای ما ایرانیان تأمل‌برانگیز و عبرت‌آموز است. اصلاحات میجی، که تقریباً دو دهه پس از اصلاحات امیرکبیر صورت گرفت، آغازگر روندی شد که ژاپن کنونی را بر ساخت. البته با این تفاوت مهم که در ایران صدراعظم اصلاح طلب بود و شاه محافظه‌کار و مرتجع، اما در ژاپن شاه یا امپراتور میجی خود مبتکر و پیش‌برنده اصلاحات شد. شاید در پایان این کتاب خواننده ایرانی بتواند دست‌کم برخی پاسخ‌ها را برای این پرسش تاریخی ما ایرانیان بیابد که چگونه دو کشور واپس‌مانده آسیایی، با یک سطح کمابیش برابر توسعه اجتماعی-اقتصادی (هرچند بسیار متفاوت به لحاظ فرهنگی) تا نیمه‌های قرن نوزدهم، که همزمان یک رشته اصلاحات اجتماعی-سیاسی-اداری را آغاز کردند و به راه خود رفتند، اکنون، پس از بیش از یک و نیم سده فراز و نشیب، در صحنه داخلی و بین‌المللی در موقعیت‌هایی متفاوت قرار گرفته‌اند. آیا اصولاً این مقدر بوده است که ایران پس از ۱۵۰ سال کماکان کشوری در حال توسعه بماند و ژاپن به کشوری کاملاً پیشرفته و صنعتی تبدیل شود؟ همان‌طور که در این کتاب خواهیم دید، توسعه و نوسازی ژاپن نیز همچون کشور ما با مقاومت‌های بسیاری از سوی طرفداران حفظ وضع موجود روبه‌رو بود که اصلاح و توسعه را به تأخیر می‌انداخت، اما عوامل گوناگونی همچون موقعیت جغرافیایی منزوی ژاپن و تجانس فرهنگی نسبی مردمان آن، از یک سو، و کشف نفت در ایران همزمان با پیروزی مشروطه‌خواهان بر استبداد صغیر (سال ۱۹۰۸)، از سوی دیگر، عملاً یک عامل بسیار استراتژیک اما ناشناخته را وارد مناسبات اقتصادی و سیاسی ایران کرد که پیامدهای بلندمدت و پیش‌بینی‌ناپذیر و بعضاً مخربی برای رابطه دولت و ملت داشت و سبب در موضع فرادست قرار گرفتن اولی به زیان دومی شد؛ همچنین، شکاف‌های فرهنگی، مذهبی، قومی و زبانی، که راه تشکیل دولت-ملت در ایران را پرپیچ و خم و دشوار می‌ساخت - و کماکان می‌سازد - دو کشور را، به‌رغم پیشینه به یکسان توسعه‌نیافته، به راه‌های جداگانه رهنمون ساخت. به

عبارتی، عوامل عینی و ذهنی‌ای چون اقتصاد رانتی- نفتی، پیچیدگی‌های فرهنگی، قومی، مذهبی و زبانی، موقعیت ژئوپولیتیک ایران و سایه سنگین قدرت‌های جهانی کارنوسازی همه‌جانبه کشور ما را دشوار ساخت و تحقق آن را به تأخیر انداخت و بعضاً به انحراف کشاند. شاید حادثه‌ای که موجب جدا شدن راه ژاپن از کشور ما و دیگرانی همچون ما شد پیروزی نظامی دور از انتظار این کشور در جنگ با روسیه قدرتمند در سال ۱۹۰۴ (دو سال پیش از انقلاب مشروطه) بود که در آن روزگار شگفتی جهانیان را برانگیخت و به نوعی محرک انقلاب ۱۹۰۵ روسیه (به عنوان یک عامل فشار خارجی) شد. از سوی دیگر، خبر آن پیروزی، که دیر هم به ایران رسید، به نوبه خود روحیه بخش انقلابیون مشروطه خواه ایران در مبارزه با دولت و دربار روسوفیل قاجار شد.

گروهی دیگر از صاحب نظران بر آنند که اصولاً ساختارهای اجتماعی- اقتصادی و فرهنگی دو کشور متفاوت تر از آن بوده‌اند که دو کشور راه توسعه یکسانی بیمایند، از جمله این که فئودالیسم ژاپن کمابیش مشابه نوع اروپایی آن بود و در ایران شکل ویژه ارباب- رعیتی داشت؛ دیگر این که در ژاپن زیرساخت‌های لازم برای توسعه اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد از نیمه دوم سده نوزدهم به تدریج فراهم شده بود، در صورتی که در ایران چنین مهمی تاکنون نیز محقق نشده است؛ سوم این که ژاپن از نظر منابع طبیعی فقیر بوده و هست و لذا صنعتی شدن تنها راه توسعه آن بود، در حالی که در ایران عاملی نوظهور و استراتژیک به نام نفت ظهور کرد که شوربختانه نقشی ضدانگیزشی در فرایند نوسازی کشور ایفا کرد، تا آن جا که اقتصاد ایران، حتی پس از اصلاحات معطوف به توسعه و نوسازی دهه ۱۳۴۰، به دلیل صادرات نفت، نیازی به صادرات صنعتی نیافت - و هنوز هم کمابیش نمی یابد.

یکی از روشنفکران صدر مشروطه و پدران فکری این نهضت بزرگ، که در عین حال تحولات ژاپن را دنبال می کرد، طالبف تبریزی بود. وی، برای جلب توجه ایرانیان به اصول مشروطه، قانون اساسی ژاپن را ترجمه کرد و در مقدمه آن نوشت: «حقوق مهمی که برای امپراتور شناخته شده، دیگر رؤسای کشورهای مشروطه ندارند و نباید داشته باشند. آن امتیازات اولاً نتیجه اوضاع

کشور ژاپن و خصوصیات ملی آن است، ثانیاً ناشی از این است که امپراتور ژاپن به میل و دلخواه خود حقوق ملت و اصول مشروطیت سلطنت را پذیرفت. وی در ادامه می‌گوید که هر شهریار مستقل که خواهان نیکبختی ملک و ملت است باید مردم را به اداره امور مملکت دعوت و در آن دخیل کند، وگرنه مردم «بی‌دعوت درآیند و آن وقت نغمه دیگر سرآیند»، یعنی کار شاه و پادشاهی را خواهند ساخت. در این باره، ژاپن سرمشقی برای ملل آسیاست زیرا امپراتورش به تربیت مردم همت گماشت، سلطنت مشروطه را برقرار ساخت و مملکت را به کمال ترقی رساند. این کار بزرگ بر اثر «نفی غرض شخصی و اثبات غرض نوعی» تحقق پذیرفت. امپراتور خود گفته بود که معایب سلطنت مطلقه و ثمرات آن را فهمیده‌ام و اصلاح آن را قبل از وقوع حادثه‌های بد لازم دانستم. برعکس، تزار روس به آن معنا پی نبرد و هر کس علیه استبداد سخن به زبان آورد کشته شد یا به زندان رفت. ثمره‌اش این شد که، در جنگ بین آن دو کشور، «علم و آزادی ژاپن» بر «جهل و ظلم سلطنت مطلقه»ی روس پیروز شد. طالبف در ادامه می‌گوید که اگر ملت ژاپن مثل اکثر «ملل بی‌غیرت آسیا» دست روی دست می‌گذاشت که روس‌ها در سواحل اقیانوس کبیر استقرار پذیرند، سزای این کاهلی و سستی و کوری جز بندگی و نفی ملیت آن نبود.

طالبف ضمن شرح تحولات سیاسی ژاپن می‌گوید که حق تعیین سرنوشت ژاپن «ودیع» ای بود در دست زمامداران آن و هرگاه آنان «جان و مال ملل مودوعه» را صرف نجات کشور نمی‌کردند، گرفتار ذلت و «مسئول و ملعون» ابدی می‌شدند. وی همچنین نقل می‌کند زمانی که از امپراتور ژاپن پرسیدند چرا حقوق خود را «مشروط» ساختی، وی گفت نیاکانم «آزادی مردم را به وام گرفته بودند؛ چون وارث حق‌شناسی هستم، قرض موروثی را ادا کردم» (گفتاوردهای بالا از کتاب اندیشه‌های طالبف تبریزی، نوشته فریدون آدمیت، برگرفته شده است).

خبرهای اصلاحات میجی، که چند سال پیش از صدارت میرزا حسن‌خان سپهسالار آغاز شده بود، تازه در میانه دوره صدارت وی به ایران رسید و ترقی سریع ژاپن توجه او را به خود جلب کرد. نخستین فرستاده دولت ژاپن نیز در

سال‌های پایانی دوره ناصری و در شوال ۱۲۹۷ قمری (۱۲۵۸ خورشیدی) / ۱۸۷۹ میلادی) وارد ایران شد. روزنامه‌ها و نشریات فارسی زبان خارج از ایران نیز خبرهای مربوط به اصلاحات و پیشرفت‌های ژاپن را بازتاب می‌دادند. نخست اختر و سپس جبل‌المیتین به آن پرداختند و نشانه‌های آن در آثار دیگر روشنفکران همچون زین‌العابدین مراغه‌ای نیز دیده شد. با سفر علی‌اصغرخان اتابک و مهدی‌قلی‌خان هدایت به ژاپن در سال ۱۳۲۱ قمری (۱۲۸۲ خ/ ۱۹۰۳ م)، ایرانیان نیز نخستین تجربه عینی خود را از این کشور به دست آوردند. در جریان جنگ روسیه و ژاپن، بیش‌تر ایرانیان آگاه، که دل خوشی از همسایه متجاوز شمالی نداشتند، هواخواه ژاپن بودند و با پیروزی آن و شکست دشمن دیرین خود خوشحال شدند. حتی برخی پژوهشگران و تاریخ‌نگاران متأخر ایرانی تا آن‌جا پیش رفتند که ارتباط ایرانی‌ها با ژاپنی‌ها را یکی از انگیزه‌های وقوع انقلاب مشروطه دانستند.

روزنامه جبل‌المیتین، که از دل و جان در خدمت اشاعه مشروطیت از نوع ژاپنی (و، به تعبیر این روزنامه، «شکوفه‌های تازه ژاپن») در ایران بود، در شماره دوم خود به سال ۱۳۱۸ قمری (۱۲۷۹ خ / ۱۸۹۹ م) این روایت گزارش‌گونه همراه با ستایش و حسرت را نقل می‌کند: «یکی از خانم‌های ژاپنی، که سال‌های دراز به لباس حریرهای لطیف و نازک فرنگ معتاد بود، پس از اتحاد ملت در ترک استعمال اقمشه فرنگ، مجبور به پوشش و لباس خشن ملی، که از دستکاری‌های ابنای وطن بود، گردید. ترک عادت بدن لطیفش را به صدمه انداخت. شوهرش چون مطلع شد گفت: در وقت ایاب و ذهاب در انظار خلق پارچه‌های وطن را استعمال نما و در مقام خلوت و اندرون خانه همان البسه لطیفه را در بر کن. آن شیرزن در جواب گفت که من زحمت بدن خود را گواراتر بر جراحی قلوب ابنای وطن خویش می‌دانم. چه استعمال اقمشه اجانب موجب فقر ملت است و فقر ملت موجب جراحی قلوب ابنای وطن.» این روزنامه در ادامه به دولتمردان ایران به‌ویژه عین‌الدوله، صدراعظم مظفرالدین شاه، توصیه می‌کند که در اصلاح امور از ژاپنی‌ها درس بگیرد و در زمان طرح «اصول اصلاحات» و در مقام یادآوری لزوم ایجاد کتابخانه مجلس شورا رهنمود می‌دهد که «اعضای

مجلس باید اقلأ دارای هزار جلد کتاب باشند که عمده آن‌ها در علم قوانین و حقوق بین‌الملل و قوانین نظمیه و عسکریه و بلدیه و تاریخ مشروطیت و تاریخ تمدن نوع بشر و تاریخ ترقی تجارت و علوم و صنایع و بالاخره از همه مهم‌تر در علم ثروت ملل باشد ... چنین کتاب‌ها را باید از فرانسه و انگلیس و اتازونی [ایالات متحده] و ژاپن تحصیل کرد ... آنچه می‌خواهیم امروز ترتیب دهیم و قانون وضع نماییم موافق قانون اساسی ما یک نوع دولت مشروطه‌ای است که بهترین و قدیمی‌ترین نمونه آن اساس انگلیس و ژاپن می‌باشد.»

دو سال پیش از مشروطیت، در سال ۱۳۲۲ قمری (۱۲۸۳ خ) نشریهٔ چهره‌نما نیز به مقایسهٔ اوضاع دو کشور پرداخت و با حیرت و حسرت نوشت: «چگونه همجنسان ما به معارج عالیة مدنیّت و مدارج متعالیة انسانیّت ارتقا یافتند و بدبختانه ما به درکات سافلهٔ ذلت انحطاط جستیم (یا رب، آن قوم کیانند چنین زنده و هشیار؟/ یا که ماها چه کسانیم چنین مرده و بی‌کار؟) آن‌ها ژاپنی هستند که در پیش بردن اختراعات محیرالعقول گوی سبقت از اروپاییان ربوده و در هر علم و تجارت و اختراعات جدیده و تتبعات عدیده دست رد بر سینهٔ مخترعین و متتبعین عالمیان زده‌اند و همه را مبهوت اختراعات بهت‌زای خود کرده و دیگران نکشته آن‌ها می‌دروند و سایرین نبریده آن‌ها می‌پوشند و ... ما هم در خرافات مجعولانه سرودن و هذیان‌های بلهوسانه گفتن ترقی کرده‌ایم و در صنعت گفتن اراجیف و اباطیل و بستن سجع و قافیه به خود می‌بالیم.»

نشریهٔ اختر نیز در آغاز سدهٔ چهاردهم قمری به موضوع نوسازی در ژاپن نگاه ویژه‌ای داشت و با شرح پیشرفت‌های این کشور تأکید می‌کرد که ما باید «در آتش غفلت خود بسوزیم و بسازیم»، زیرا ژاپنی‌ها «به اقتضای بصیرت در هر کار با فرنگیان بنای رقابت گذاشته، همت به آبادی مملکت و استحصال اسباب ترقیات عصر حالیه گماشته‌اند». این روزنامه توجه ویژه‌ای به نقش آموزش و پرورش و نیز مطبوعات در روند تجدد ژاپن نشان داده بود و ژاپنی‌ها را «انگلیسی‌های آسیا» می‌نامد.

علی‌اصغرخان اتابک، که در سال ۱۳۲۱ قمری (۱۲۸۲ خ) به همراه مهدی‌قلی خان هدایت (مخبر السلطنه) به چندین کشور از جمله ژاپن سفر کرده بود، در گفتگو با یک روزنامهٔ ژاپنی تأکید کرد که «شکوه ژاپن از جهت طبیعی و

اداری اثر سخت نیکو به ما کرد». وی در ادامه گفت که ژاپن «با قدم جدی که در راه تعالی نهاده است، افتخار ممالک آسیایی است». مخبرالسلطنه نیز، در سفرنامه‌ای که پس از سفر به ژاپن نوشت، مهم‌ترین ویژگی ژاپنی‌ها را بی‌نیازی آن‌ها از تکنولوژی و صنعت غرب و سرایت نکردن عادت‌های غربی‌ها به ایشان دانست.

یکی از بانوان اهل علم در دوران مشروطه، در نامه‌ای به سیدمحمد طباطبایی (از رهبران روحانی انقلاب مشروطه)، درباره دلیل متجدد نشدن و توسعه‌نیافتگی ایران می‌پرسد «ملت ایران و اسلام زودتر از ملت ژاپن با اروپا مراد پیدا کرده، اما چرا مثل آن‌ها ترقیات عصر جدید را فرانگرفتند و هر کدام که خواستند مملکت خود را اصلاح کنند کاری از پیش نبردند؟»

به مرور زمان، این شیفتگی اولیه به فرهنگ ژاپن جای خود را به کنجکاو‌ی داد. داریوش آشوری، نویسنده و پژوهشگر تاریخ و فرهنگ ایران، که در میانه دهه ۱۳۴۰ به ژاپن سفر کرده بود، این پرسش را پیش می‌کشد که «این ملت مؤدب آرام بانضباط در پشت این ادب و نظم چه چیزی را مخفی کرده است. به هر حال، واقعیت این نمی‌تواند باشد». سپس می‌گوید که «ژاپنی‌ها لابد هرچه به صورت فرد متواضع و محجوب باشند، به صورت جمع باید مهاجم و پرخاشگر باشند». آشوری در مشاهده خود از ژاپن به این نتیجه می‌رسد که ژاپنی‌ها «در تقلید تکنیک» چالاکنند، اما «در تقلید دیگر مظاهر زندگی چندان شتاب‌زده نیستند. شاید ژاپنی آن عقده حقارتی را که ما داریم ندارد». محمدعلی اسلامی ندوشن مردم ژاپن را علت اصلی پیشرفت شگفت‌انگیز این کشور می‌داند، به این دلیل که کار کردن برایشان «بی‌عقده و مقدس» است. با این همه، وی آرزو نمی‌کند که ایران روزی یکسره مانند ژاپن شود و «خود را به قلاده صنعت بیاویزد». داریوش شایگان نیز ژاپنی‌ها را «مقلدانی عالی و به کلی نامانند و نامشروط» توصیف می‌کند که «تفکری خارجی را به خود جذب می‌کنند و سرانجام با ترکیب حیرت‌آوری که به وجود می‌آورند آن را از آن خود می‌کنند». به نظر شایگان، «برای ژاپنی‌ها عمل کردن بر نظریه و مفهوم‌سازی تقدم دارد». او در مجموع ژاپن را «کشوری بی‌نهایت پرضد و نقیض» می‌داند که «در پس نقاب نفوذناپذیرش، آشفشانی خفته است».

اما روابط سیاسی ایران و ژاپن رسماً در سال ۱۳۰۸ و در زمان رضاشاه

برقرار شد و با آغاز جنگ جهانی دوم و اشغال ایران به دست نیروهای متفقین به سردی گرایید. اما بار دیگر و پس از مدت کوتاهی گرم و باز هم گرم‌تر شد تا جایی که در سال ۱۳۵۶ بیش از ۱۵ درصد از کل صادرات ژاپن راهی ایران می‌شد. با پیروزی انقلاب و آغاز جنگ ایران و عراق، رابطه دو کشور کمابیش محدود شد. اما، جدا از رابطه سیاسی و رسمی، مردم ایران نظر مثبت و همدلانه‌ای به ژاپن داشتند و این نظر در میان بخشی از مسئولان در دهه‌های هفتاد و هشتاد خورشیدی نیز وجود داشت.

این کتاب ابتدا در سال ۱۹۶۳ چاپ و منتشر شد. نویسنده، ویلیام جی. بیزلی، در سال ۱۹۸۷ شروع به تجدیدنظر اساسی در آن کرد و، پس از سیزده سال، آن را در سال ۲۰۰۰ مجدداً منتشر کرد. وی استاد بازنشسته تاریخ خاور دور در دانشکده مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن و نیز عضو آکادمی بریتانیا و از اعضای افتخاری آکادمی ژاپن است.

ترجمه بخش‌های پایانی کتاب با وقوع زمین‌لرزه و سونامی ویرانگر ژاپن (اواخر سال ۱۳۸۹ / اوایل سال ۲۰۱۱) همراه شد. با توجه به زلزله‌خیز بودن دو کشور ژاپن و ایران، این رویداد ناگوار، که افزون بر خسارات عظیم جانی و مالی معضل نشت نیروگاه اتمی فوکوشیما را نیز به دنبال داشت، می‌تواند معیاری برای همسنجی نحوه پاسخگویی دو کشور به مسائل برآمده از این گونه فجایع طبیعی و تأمل در آن به دست دهد.

در پایان، گفتنی است در تدوین این مقدمه از کتاب منتخبی از ژاپنیات ایرانیان در عصر تجدد، نوشته و گردآورده کامیار عابدی، بهره برده‌ام.



## سپاسگزاری

از آن جا که کتاب حاضر نتایج کارهایی را در بر می‌گیرد که طی چهل سال اخیر انجام داده‌ام، سعی نخواهم کرد نام همه کسانی را در این جا ردیف کنم که به هر شکل درباره بخش‌های گوناگون کتاب و محتوای موضوعی آن به من یاری و مشورت داده‌اند. با این حال، می‌خواهم به برخی افراد به ویژه ادای دین کنم. از جمله پژوهشگران ژاپنی‌ای که می‌خواهم از آن‌ها سپاسگزاری کنم، بی‌تردید، استاد فقید دانشگاه توکیو، ایوانو سئی‌چی است که در سال ۱۹۸۰ مرا به انستیتوی تاریخ‌نگاری آن دانشگاه معرفی کرد و تا زمان مرگ، دوست و مشاوری ارزشمند برای من بود. سه تاریخ‌نگار دیگر دانشگاه توکیو نیز کمک مداومی در تهیه اسناد به من کردند: پروفیسور نوماتا جیرو، که به من نحوه قرائت اسناد دوره توکوگاوا را آموخت؛ پروفیسور اوکا یوشی‌تاکه، که بسیاری از درها را به روی من گشود؛ و پروفیسور هایاشی شیگه‌رو، که آگاه‌ترین راهنمای من در کتاب‌شناسی مدرن بود. در خارج از ژاپن، همکاران من در دانشکده مطالعات شرقی و آفریقایی لندن، افزون بر پیشنهادهای مفید درباره تحقیقات من در برخی موارد، محیط فکری مطبوعی برای پیشبرد این کار فراهم آوردند. به همه آن‌ها درود و سپاس می‌فرستم. همچنین، بیش از همه، از همسرم سپاسگزارم که نه فقط دستیار من در این سال‌ها بوده، که راه دومی برای درک ژاپن، از طریق

دوستان و محافل خود در آنجا، به روی من گشوده است، راهی که اغلب با راه خود من متفاوت بوده است.

ویلیام جی. بیزلی  
لندن، مه ۱۹۸۹

## پیشگفتار

در سال ۱۹۸۷، که در تدارک تجدیدنظر اساسی در این کتاب (که نخستین بار در سال ۱۹۶۳ منتشر شد) بودم، روشن بود که تغییرات زیادی باید در آن انجام شود. علاوه بر این که لازم بود اطلاعات بیش‌تری برای دوره پس از سال ۱۹۴۵ تهیه و، ترجیحاً، برخی بخش‌های مربوط به قرن نوزدهم، برای گنجیدن در کتاب، کوتاه شود، بایست به این امر نیز توجه می‌شد که نوشته‌های پژوهشی ربع قرن پایانی قرن بیستم خود دیدگاه‌های جدیدی به روی این موضوع می‌گشاید. مثلاً، لازم بود، در پرتو اهمیتی که مفهوم «معجزه اقتصادی» در تاریخ اخیر ژاپن یافته است، توجه بیش‌تری به رشد اقتصادی مبذول می‌داشتم. اکنون مجموعه نوشته‌هایی درباره پاسخ‌های اجتماعی و فرهنگی ژاپن به غرب در دست است که به آگاهی‌های ما از روندهای نوسازی می‌افزاید؛ تحقیقات فراوانی نیز درباره کشمکش‌ها و تصمیمات منجر به نبرد اقیانوس آرام منتشر شده است.



## میراث توکوگاوا

اکنون این حقیقتی شناخته شده است که ژاپن از بسیاری جهات موفق‌ترین کشور بیرون از حوزه اروپا و آمریکای شمالی در زمینه نوسازی بوده است. بخش اعظم کتاب به چگونگی تحقق این امر پرداخته است. زمینه‌ای که این بحث در آن جریان دارد همانا زمینه مناسبات سنت و مدرنیته است. ژاپنی‌ها مانند دیگران در سازگار کردن ارزش‌ها و نهادهای اجتماعی‌شان با عصر صنعتی با مشکل روبه‌رو بودند و این تجربه برای آن‌ها بسیار آزردهنده بود، زیرا گسست‌های ایجاد شده هم فرهنگی و هم اجتماعی بود. آنچه آن‌ها پشت سر گذاشتند هم سنتی و هم آسیایی و آنچه به سوی آن رفتند هم مدرن و هم غربی بود. لذا، این تحول، علاوه بر واگذاشتن شیوه‌های تفکر و راهکارهای گذشته، مستلزم گذشتن از بخشی از هویت فرهنگی‌شان بود. پس، این پرسش مطرح شد که آیا می‌توان همزمان «مدرن» و ژاپنی بود؟

به همین دلیل است که شرح گذشته یکصد و چندده ساله ژاپن باید با ارزیابی آنچه پیش از شروع نوسازی وجود داشت آغاز شود. در این میان، شناسایی نقاط عطف ضرورت دارد. این کار همچنین به این دلیل لازم است که آن‌ها بر فرایندهای خود تغییر تأثیرگذار بوده‌اند. از طبقه حاکمی که در ربع سوم قرن نوزدهم شامل چندصد هزار خانواده سامورایی<sup>۱</sup> می‌شد نمی‌توان انتظار داشت به

۱. سامورایی، طبقه جنگجویان ژاپنی در سده‌های میانی. - م.

ساختارهای اجتماعی و سیاسی ای مشابه بریتانیا یا فرانسه یا آلمان یا، حتی کم‌تر از آن‌ها، آمریکا شکل بدهد. احتمال کمی وجود داشت که اقتصادی که در کم‌تر از یک نسل از اشکال پسین فئودالی به اشکال اولیه سازماندهی صنعتی جهش کرد مطابق آموزه‌های مؤکد نظریه اقتصادی غرب رفتار کند. یک سنت مذهبی و فلسفی مبتنی بر شینتو، بودیسم و اخلاق کنفوسیوسی الزاماً به شیوه‌هایی متفاوت با نمونه‌های مسیحی آن به مسائل منتج از اندیشه علمی و ناسیونالیسم پاسخ می‌داد. به عبارت دیگر، یک عامل ژاپنی و نیز یک عامل جهانی در آنچه در ژاپن مدرن روی داده است وجود دارد.

تفسیر این امر به‌ناگزیر بحث‌هایی برانگیخته است. با این حال، توافق گسترده‌ای درباره مبدأ این روند وجود دارد، که همانا ژاپن تحت حاکمیت توکوگاوا (۱۶۰۰-۱۸۶۸) است. این دوران عصر شکل‌گیری نهادهایی است که هم به ثبات اجتماعی و هم به سرکوب در سال‌های بعد کمک کردند. در این عصر، سرمایه‌داری جینی پدید آمد، که پیش شرط رشد صنعتی به سبک غربی بود؛ سنت‌های ملی فرهنگ و اندیشه شکلی قطعی یافتند که نسل‌های بعدی به آن‌ها وابسته شدند یا از آن‌ها بریدند. افزون بر این، توافق عمومی بر آن است که برافتادن توکوگاوا و رویدادهای پیرامون آن نخستین مرحله گذار از تاریخ ژاپن پیشامدرن به مدرن است. بنابراین، جامعه توکوگاوا و شیوه انقراض آن موضوع سه فصل نخست این کتاب است.

### جامعه سیاسی

در سال ۱۸۶۳، رادرفرد آکاک، نخستین نماینده دیپلماتیک بریتانیا در ژاپن، پس از سه سال اقامت در این کشور، ژاپن را با اروپای سده‌های میانه مانند دانست. وی نوشت فئودالیسم «به دور از زمان و مکان تکوین آن، با شناسه‌ها و سنجه‌های بسنده در همه عرصه‌های مهمی که این همسانی را برجسته می‌سازد» در ژاپن یافت می‌شود.<sup>(۱)</sup> پژوهشگران هنوز این گفته را معتبر می‌شمارند. در سال ۱۸۵۰، اعضای هیئت حاکمه ژاپن، اربابان و سامورایی‌هایشان، هنوز با

رشته‌های واسالی<sup>۱</sup> به هم پیوند داشتند و بیش‌تر اوقات بخشی از محصول دهقانان را به عنوان حقوق فئودالی اخذ می‌کردند. از سوی دیگر، اکنون اغلب استدلال می‌شود که ژاپن از جهات دیگر فئودال محسوب نمی‌شد، زیرا به شیوه‌هایی تحول یافت که شباهت چندانی با اروپای سده‌های میانه نداشت. قدرت مرکزی در ژاپن نیرومندتر از انگلیس و فرانسه پیش از سال ۱۴۵۰ بود. قلمرو اربابان به لحاظ گستره و سازماندهی بیش‌تر به امیرنشین می‌مانست تا تیول. بیش‌تر سامورایی‌ها زمینی در ازای خدماتشان نداشتند یا در دهکده‌ها همچون اربابان یک قصر زندگی نمی‌کردند. به یقین، اعمال قدرت چه در سطح ملی و چه منطقه‌ای تا اندازه زیادی بوروکراتیک بود.

این سیستم برآمده یک دوره جنگ‌های داخلی در سده‌های پانزدهم و شانزدهم بود، که مردان دارای توانایی نظامی و مهارت‌های اداری زمین‌های بزرگی به دست آورده و قدرت خود را در چارچوب این سیستم تثبیت کرده بودند. آخرین و بزرگ‌ترین این مردان اییاسو، بنیانگذار خاندان سلطنتی توکوگاوا، بود. وی در سال ۱۶۰۰ با شکست دادن زمینداران غرب ژاپن به نفوذ سراسری دست یافت، و در سال ۱۶۰۳ به مقام شوگونی رسید. شوگون‌ها اسماً قائم‌مقام نظامی امپراتور بودند، اما به مدت چند قرن حکمرانان غیررسمی ژاپن به شمار می‌رفتند (و اییاسو خود را از اخلاف آن‌ها می‌دانست). این امر قدرتی وافر به وی می‌بخشید که دامنه نفوذش تا همه مجامع انسانی و حتی خود دربار امپراتوری گسترش می‌یافت. در کیوتو، تختگاه امپراتور، شوگون را نایب‌الحکومه‌ای نمایندگی می‌کرد که از میان بستگان یا واسال‌های خود وی انتخاب می‌شد. اشراف دربار، که برای حفظ منافع وی منصوب می‌شدند، بایست سوگند ویژه‌ای مبنی بر وفاداری به او یاد می‌کردند. مقامات ارشد دربار، هرچند عناوینشان یادگار دورانی بود که امپراتوران هم حکومت و هم سلطنت می‌کردند، برای این مانده بودند که وظایف تشریفات را به جا آورند. این اشراف

۱. واسال، در سده‌های میانه، به دهقانی گفته می‌شد که در ازای گرفتن یک قطعه زمین اربابی تعهد می‌کرد برای ارباب کار کند و بجنگد...م.

باری بر دوش دولت نبودند. آن‌ها برای خدماتشان به لطف شوگون متکی بودند، که چندان هم سخاوتمندانه نبود. حتی آن‌هایی که بالاترین مقام را در کشور داشتند درآمدشان (که برحسب برنج اندازه‌گیری می‌شد) از بسیاری از افسران خانواده خود شوگون کم‌تر بود. افزون بر این، زندگی‌شان در همه جزئیات آن — لباس، ازدواج، نحوه رفتار و حتی فعالیت‌های ادبی و تفریحی‌شان — بنا بر قوانینی که شوگون می‌گذاشت تنظیم می‌شد. خود امپراتور حقوق‌بگیر توکوگاوا و، عملاً، در کاخ خود زندانی بود.

در نقطه مقابل، کسانی بودند که در پایتخت شوگون در ادو (توکیو کنونی) حضور داشتند. آن‌ها حکمرانان واقعی ژاپن بودند. قدرتمندترین آن‌ها شوگون بود که به عنوان ارباب فئودال زمین‌هایی در تصرف داشت که محصول سالانه‌شان ۱۵ درصد محصول کل زمین‌های کشاورزی ژاپن بود. سامورایی‌های وی، بجز کسانی که سران و اسال بودند، ۱۰ درصد بیش‌تر زمین در اختیار داشتند. اداره این املاک وسیع به عهده هزاران مقام کوچک و بزرگ بود، که از کار مجموع آن‌ها درآمدی حاصل می‌شد که از محل آن هزینه خانواده شوگون، حقوق مأمورانی که زمینی در اختیار نداشتند و هدایای گهگاهی به صورت کمک به افراد وفادار اما تهیدست تأمین می‌شد. پول اداره ژاپن، مادام که از جیب اربابان فئودال تأمین نمی‌شد، از همین منبع می‌آمد.

در تئوری، مقام شوگون هم موروثی و هم استبدادی بود، اما پس از سال ۱۶۵۰ دودمان توکوگاوا کم‌تر حکمران مطلقه‌ای خلق کرد. بیش‌تر اوقات، تصمیم‌ها را کسانی می‌گرفتند که در دستگاه اداری وی صاحب‌منصب و به باکوفو معروف بودند. در رأس این دستگاه اعضای شورا (روجو) قرار داشتند که معمولاً چهار یا پنج نفر بودند و مسئولیت سیاست‌های کلی و نظارت بر دیگر اربابان کشور را به عهده داشتند. همه آن‌ها سرسپردگان توکوگاوا بودند و به عنوان فرمانده کل و اسال‌ها عمل می‌کردند. در مرتبه بعدی، کسانی با درجات پایین‌تر و نیز و اسال‌های شوگون قرار داشتند که (به شکل سلسله‌مراتبی) به کار اداره اماکن متبرکه و معابد، مالیه و پایتخت‌های دوگانه، ادو و کیوتو، و دیگر مراکز مهم شهری همچون اوزاکا و ناکازاکی و املاک توکوگاوا می‌پرداختند.



در سراسر کشور، اربابان فئودال (دایمیو) برحسب ارتباطشان با توکوگاوا رده‌بندی می‌شدند. قاعده این بود که آن‌هایی که ارتباط خونی با توکوگاوا داشتند (و بیش‌ترشان نام خانوادگی ماتسودایرا را بر خود داشتند) از رسیدن به هر گونه مقامی محروم بودند، اما به سبب ثروت و تبارشان نفوذ بسیاری اعمال می‌کردند. در ردهٔ بعد، فوهای‌ها بودند که شمارشان در پایان آن دوران به ۱۵۰ نفر می‌رسید. آن‌ها و اسال‌های دیرپای توکوگاوا بودند که مقام‌های عمدهٔ باکوفو را در اختیار داشتند. بقیهٔ دایمیو را یکصد و اندی توژاما یا اربابان «بیرون‌نشین» تشکیل می‌دادند که مستقل عمل می‌کردند (البته بجز قدرتی که شوگون بر آن‌ها با استفاده از کمیسیون امپراتوری اعمال می‌کرد) و از مقام‌های دولت مرکزی برکنار بودند.

همهٔ دایمیوها کمابیش از دخالت ادو (دولت مرکزی) آزاد بودند. ارباب در درون مرزهای قلمرو خود – منطقه‌ای که ممکن بود شامل یک دوجین یا بیش‌تر از روستاها تا یک استان کامل و گاه بیش‌تر باشد – سلطهٔ کامل داشت. دستگاه تحت ادارهٔ وی معمولاً از روی دستگاه اداری توکوگاوا الگوبرداری شده بود. اعضای ارشد شورا از طایفه‌های فرعی خاندان وی یا از چند خانوادهٔ برجسته از خدمتکاران قدیمی برگزیده می‌شدند، در حالی که دیگر مقام‌ها را سامورایی‌های قشرهای میانی یا پایینی اشغال می‌کردند یا به عنوان دیوان‌سالار در قلعهٔ شهر یا مقام اداری بخش‌های روستایی خدمت می‌کردند. آن‌ها در انجام وظایف خود مستقیماً به شوگون یا نمایندگانش پاسخگو نبودند. همچنان که این قلمرو مالیاتی هم به باکوفو نمی‌داد. از سوی دیگر، شخص ارباب چنان آزادی‌ای نداشت: شوگون حق داشت که او را از یک تیول به تیول دیگر منتقل کند، مقدار زمین تحت اجارهٔ وی را کاهش دهد یا حتی با اقامهٔ دلیل همهٔ آن را مصادره کند. حدود یک بار در هر نسل یا بیش‌تر، احتمالاً خاندان وی فراخوانده می‌شد تا به کارهای پرهزینهٔ عمومی مانند مهار سیل (ساخت سدبند) و جاده‌سازی یا بازسازی یکی از قصرهای شوگون پردازد. پیمان‌های نسبی و نیز دفاعی وی منوط به موافقت شوگون بود. از همه مهم‌تر، هر اربابی لازم بود نیمی از اوقات خود – شش تا دوازده ماه در یک دوره – را در ادو بگذراند و

هنگام بازگشت به ملک خود اعضای خانواده‌اش را به عنوان گروگان در آن جا باقی بگذارد. این روال «حضور متناوب» (سانکین-کوتای) نقش اساسی در حفظ اقتدار سیاسی داشت و هزینه آن باری معمول بر تعهدات مالی ارباب بود.

توزیع زمین آخرین وسیله‌ای بود که توکوگاوا می‌توانست با توسل به آن قوانین مذکور را به اجرا گذارد، چراکه زمین پایه ارتش فئودالی بود. زمین نه با وسعت که با بازده تقریبی آن ارزشگذاری و برحسب کوکو (معادل پنج پیمان، و هر پیمان معادل ۴/۳۶ کیلو) برنج سنجیده می‌شد. نویسندگان آن دوران نسبتی یک‌به‌یک بین ارزشگذاری زمین برحسب کوکو و شمار جمعیت در نظر می‌گرفتند، به طوری که انتظار می‌رفت یک قلمرو ۱۰۰ هزار کوکویی حدود ۱۰۰ هزار نفر جمعیت داشته باشد. سه حکمران نخست توکوگاوا بازتوزیع عمده تیول‌ها را در دستور کار قرار دادند که طی آن خود و طرفدارانشان نه فقط سهم بزرگی از کل زمین‌ها را به خود اختصاص دادند، بلکه موقعیت مسلطی نیز در مناطق استراتژیک به دست آوردند. افزون بر ۲۵ درصد از کل زمین‌های سراسر کشور که به شوگون و خدمتگزاران مستقیم وی تعلق داشت، خانواده‌های فرعی توکوگاوا ۱۰ درصد دیگر را در اختیار داشتند و فرماندهان و اسال‌های توکوگاوا، فودای، نیز دو برابر بیش‌تر دریافت می‌کردند. بیش‌تر این املاک در منطقه مرکزی ژاپن متمرکز بودند و یک «باروی مرکزی» تشکیل می‌دادند که کنترل منطقه پیرامون ادو و کیوتو و راه‌های ارتباطی آن‌ها را برای باکوفو میسر می‌کرد. اربابان توژاما حدود ۴۰ درصد قلمرو کشور، عمدتاً در جنوب و غرب یا شمال شرقی، را کنترل می‌کردند، که قدرتمندترین آن‌ها، به اصطلاح «استانداران»، تحت نظارت یک فودای قرار داشتند که در مرزهای آن‌ها مستقر بود.

به دلیل آن‌که امیرنشین‌ها نقش عمده‌ای در اغتشاشات سیاسی داشتند و فصل‌های نخستین کتاب به آن‌ها خواهد پرداخت، آشنایی با تعدادی از آن‌ها مفید است. فقط یک فودای بود که بیش از ۲۰۰ هزار کوکو زمین داشت. وی لی اهل هیکونه بود که زمین‌هایش تا نزدیکی‌های کیوتو امتداد داشت. از میان وابستگان خاندان توکوگاوا، زمین‌های میتو تقریباً به همان اندازه هیکونه بود، در حالی که خاندان‌های واکایاما (کیی) و ناگویا (نوارای) هر یک بیش از نیم میلیون

کوکو زمین داشتند. خاندان کانازاوا (کاگا)، در کرانه شرقی دریای ژاپن، بزرگ‌ترین توژاما بود که بیش از یک میلیون کوکو زمین داشت. خاندان کاگوشیما (ساتسوما) با ۸۰۰ هزار کوکو در مرتبه بعد قرار داشت و بیش از چهارده خاندان نیز ۲۰۰ هزار کوکو و بیش‌تر زمین داشتند که ساگا (هیزن) در کیوشوی شمالی، یاماگوچی (چوشو) در تنگه بین کیوشو و هونشو، و خاندان کوچی (توسا) در شیکوکوی جنوبی، از اهمیت ویژه‌ای در قرن نوزدهم برخوردار بودند.

سامورایی‌ها در شهرها و روستاهایی که در این قلمروها واقع بود همواره حق آب و گل داشتند. در آغاز، آن‌ها اغلب کشاورز - رزمندگانی بودند که در زمان صلح زمین شخم می‌زدند و در هنگام جنگ به دنبال ارباب روان بودند و می‌جنگیدند. اما، با افزایش دامنه و پیچیدگی جنگ‌ها در سده‌های پانزدهم و شانزدهم، جنگیدن به امری تخصصی تبدیل شد و، از این رو، عملکرد سامورایی و کشاورز از هم جدا شد. سرانجام، این تفکیک در سال ۱۵۸۸ رسمیت یافت: حمل سلاح برای کشاورزان غدغن شد و سامورایی‌ها به جایی بسیار شبیه پادگان منتقل شدند. آن‌ها در قلعه‌ای کاملاً حفاظت‌شده زندگی می‌کردند که از آن‌جا بر روستاهای پیرامونی حکومت می‌شد. این‌گونه بود که قلمرو نوعی عصر توکوگاوا شکل گرفت. این قلمرو بزرگ و معمولاً جمع و جور بود و در درون مرزهای آن ارباب هیچ تعرضی را به سربازان و زمین‌هایش، چه از سوی زیارتگاه‌ها و معابد یک زمان قدرتمند و چه از جانب پیروان خود، بر نمی‌تابید. فقط گروه انگشت‌شماری اجازه داشتند تیول‌هایی از خود داشته باشند و آن‌ها نیز در معرض نظامی کنترلی قرار داشتند که رونوشت مینیاتوری کنترلی بود که از سوی ادو نشینان بر دایمیوها اعمال می‌شد. بیش‌تر سامورایی‌ها کل زمین‌های خود را از دست دادند. در مقابل، حقوق ثابتی از خزانه قلمرو خود دریافت می‌کردند که برحسب برنج یا، در برخی موارد، نقداً پرداخت می‌شد.

دگرگونی سامورایی، با موفقیت توکوگاوا در بازگرداندن و سپس حفظ نظم و قانون پس از قرن‌ها جنگ داخلی، یک مرحله پیش رفت. وی دیگر مانند سرباز مورد نیاز نبود. از سوی دیگر، ماهیت قلمرو جدید ایجاب می‌کرد که وی بیش‌تر

مقامی غیرنظامی باشد. در هر قلعه-شهر پست‌های خالی فراوانی وجود داشت که باید پر می‌شد، وظایفی مانند سیاستگذاری در تمشیت امور یک ناحیه روستایی، نظارت بر امور مالی و بایگانی و خدماتی و پیام‌رسانی. همه این پست‌ها را سامورایی‌ها، و در بیش‌تر موارد سامورایی‌هایی از یک رده مشخص، پر می‌کردند. تأکید بر شرایط منزلتی در انتصاب‌ها سیستم را خشک و نامنعطف می‌کرد، اما هزاران نفر را قادر می‌ساخت - حدود ۴۰۰ هزار خانواده سامورایی وجود داشت - تا با دانش معمول اداری و برخی تجربه‌ها در استفاده از مقررات وارد عصر جدید شوند. این امکانات آن‌ها را مناسب استخدام در یک نظام بوروکراتیک جدید می‌کرد. چنان‌که در همین فصل خواهیم دید، آن‌ها همچنین ایدئولوژی‌ای را شکل دادند که درخور چنان عملکردی بود.

این به معنای آن نیست که ژاپن پیش از سقوط دودمان توکوگاوا نظام دولتی کارآمدی داشت. بسیاری از سامورایی‌ها کاری جز وظایف پادگانی نداشتند و بیش‌ترشان نیمه‌بی‌کار بودند. اصلاح‌طلبان عموماً از این شکایت داشتند که مشاغل به‌ظاهر اشغال‌شده بیش‌تر از کاری است که در عمل انجام می‌شود. به‌یقین، برای اکثریت انتصابات عمدتاً وسیله‌ای برای تکمیل درآمد ناکافی موروثشان بود. این انتصابات به‌طور معمول مستمری ناچیزی نصیب آن‌ها می‌کرد، اما حقوق به‌شکل یک افزوده موقتی به درآمد ثابت فقط به اشخاص معدودی پرداخت می‌شد، که این ترفیع آن‌ها را در سطحی بالاتر از مقام‌های متناسب با رتبه‌شان قرار می‌داد. بنابراین، افزایش چشمگیر درآمدها به دستیابی به مقام‌های بالاتر بستگی می‌یافت، که احتمالاً از طریق پیوندهای سببی، فرزندخواندگی یا پارتی‌بازی و نه شایسته‌سالاری صورت می‌گرفت.

رابطه بین سامورایی و بقیه مردم نیز تا اندازه زیادی مسئله‌ای منزلتی بود. تعریف کلاسیک جامعه توکوگوا حکایت از قشریندی ثابتی دارد: سلسله‌مراتبی از بالا به پایین شامل سامورایی، کشاورز، صنعتگر و تاجر که هر بخش به خرده‌بخش‌هایی تقسیم و این تقسیمات بینابخشی به‌دقت رعایت می‌شد. اما این تقسیمات در عمل گمراه‌کننده بود، چراکه تمام مراتب تحت‌الشعاع مهم‌ترین آن‌ها، یعنی تمایز بین سامورایی و بقیه، قرار داشتند.

نکته محوری در این رابطه آن بود که سامورایی در شهر زندگی و از آنجا بر روستاها حکومت می‌کرد. این راست است که در برخی مناطق «سامورایی‌های روستایی» (گوشی) بودند که اجازه داشتند زمین‌های خود را داشته باشند و در روستا زندگی کنند، اما برای این کار بیش‌تر امتیازات خود، از جمله مقام اداریشان، را وامی‌گذاشتند. بنابراین، آن‌ها به هیچ وجه با ملاکان اروپایی یکسان نبودند، به همان سیاق که جزئی از جامعه معمولی روستایی نبودند که به طور دلخواه - از سوی ارباب - شامل دهقانان کشاورز وابسته به زمین می‌شد که هر یک قطعه‌ای زمین داشتند و می‌کاشتند و محصول آن برای تأمین نیازهای خانواده و پرداخت مازاد آن به عنوان حقوق فئودالی به ارباب کفایت می‌کرد. این سیستمی مبتنی بر برابری در فقر بود. نماینده محلی قدرت، کدخدا، معمولاً کشاورزی بود که ثروت بیش‌تری از بقیه داشت. وظیفه وی این بود که سهم فردی مالیات‌ها را تعیین کند، مالیاتی که حاکم‌نشین بر جماعت به طور کلی وضع می‌کرد. وی در مقابل ارباب پاسخگوی اداره امور بود، اختلافات بین اهالی را حل و فصل می‌کرد، به جزئیات امور آبیاری می‌پرداخت و جشن‌ها را سامان می‌داد. سامورایی مرکز اداری حاکم‌نشین، که پیشکار یا قاضی محلی بود، فقط به بحران‌هایی از قبیل فجایع طبیعی، ناآرامی‌های مردمی یا ارزیابی مالیات محصول می‌پرداخت. آن‌ها خارجی محسوب می‌شدند و به دیده احترام توأم با ترس نگریسته می‌شدند.

نتیجه این‌که سامورایی‌ها، هرچند در حکومت بودند، در مدیریت روزانه کشاورزی شرکت نداشتند، عاملی که نقش مؤثری در موقعیت اقتصادی آن‌ها داشت. موقعیت آن‌ها در شهرها ظاهراً بسیار مستحکم‌تر بود. شهرهای عصر توکوگاوا، بجز چند استثنا، قلعه - شهر محسوب می‌شدند و این پیامد جداسازی سامورایی‌ها از زمین و گردآوردن آن‌ها پیرامون پایگاه دایمیوها در سده شانزدهم و هفدهم بود. تجار و صنعتگرانی که برای خدمت به آن‌ها به آنجا آورده می‌شدند و کالا برای مصرف و تخصص مالی برای جمع‌آوری مالیات در اختیار آن‌ها می‌گذاشتند، در قیاس با دهقانان، اقبال به مراتب کم‌تری در گریز از نظارت داشتند. آن‌ها در سایه قلعه زندگی می‌کردند و در نقاطی اقامت داشتند که جدا از

منطقه سامورایی‌ها بود. آن‌ها سرکردگان خود را داشتند که در برابر مقامات قلعه پاسخگو بودند و، هرچند تا جایی که می‌توانستند و با تشکیل صنف از خود در برابر زورگویی و باجگیری محافظت می‌کردند (که هزینه کم‌تری هم در مقابل حقوق بازار و انحصارات به آن می‌پرداختند)، هرگز نمی‌توانستند از نفوذ سامورایی‌ها که در کنار آن‌ها می‌زیستند رها شوند. در مقابل، صرف همجواری، برخی اهرم‌ها در اختیار شهرنشینان می‌گذاشت تا از آن‌ها علیه اربابانشان استفاده کنند. همچنان که محافظه‌کاران بی‌درنگ متذکر می‌شدند که چون سامورایی‌ها در شهرها زندگی می‌کردند، در معرض فساد بی‌بندوباری شهرنشینی قرار داشتند. در نتیجه، مدت‌ها پیش از قرن نوزدهم، بدهی فئودالی یک ویژگی اقتصاد سیاسی ژاپن شده بود.

### اقتصاد

برای تاریخ‌نگاران متأخر دو راه برای درک اهمیت اقتصاد عصر توکوگاوا وجود دارد. یکی توصیف آن به مثابه علت سقوط باکوفو و تمرکز بر اموری همچون تغییر در نحوه توزیع ثروت‌های منطقه‌ای و اجتماعی، ناکامی دولت مرکزی و محلی در برخورد با تغییرات اقتصادی و افزایش نارضایتی اقتصادی است. یا می‌توان آن را مرحله‌ای در روند توسعه سرمایه‌داری ژاپن دانست، که ربط چندانی به سرنوشت توکوگاوا ندارد، زیرا مسئله‌ای مربوط به انگیزه‌ها، مهارت‌ها و نهادهای اقتصادی است. هر دو رویکرد به طور جداگانه جای بحث دارند، همچنان که برتر دانستن یکی بر دیگری محل تأمل است.

قرن هفدهم شاهد دوره‌ای از رشد سریع اقتصادی ژاپن بود. مقامات فئودال اطلاعاتی را که مورد نیاز آمارگیران امروزی است اغلب جمع‌آوری نمی‌کردند، اما کلیات آنچه اتفاق می‌افتاد از اسنادی که در اختیار داریم کمابیش معلوم است. جمعیت و زمین زیر کشت، پس از بازگشت ثبات در پی سال‌ها جنگ داخلی، رشد سریعی یافت. این با افزایش تولید کشاورزی همراه شد، که تجارت داخلی را فعال کرد، و تجارت به معنای شهرهای بیش‌تر و بزرگ‌تر بود. بیش‌تر این شهرها، چنان‌که گفتیم، قلعه-شهر بودند که هر یک بنا به نیازهای مالیاتی و